مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات ، شماره ۲۳ ، بهار ۱۴۰۰جلد۱، ص ۶۱-۴۵
http://www.jrse.ir

تبیین کیفیت علمِ غیب ائمه‌ی معصوم علیه‌السلام

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال هفتم)
شماره ۲۳ /بهار ۱۴۰۰ / ص ۶۱-۴۵

مجید فتحی[۱] ، موسی حکیمی صدر[۲]
[۱]دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی،دانشگاه حکیم سبزواری،سبزوار
[۲]استاد یار دانشگاه حکیم سبزواری،سبزوار

نویسنده مسئول:
مجید فتحی

چکیده
یکی از باورهای جامعه‌ی شیعی در طول تاریخ تشیع، اعتقاد به علم غیب امامان معصوم علیه‌السلام بوده است و ایشان در سیر مبارزات فکری و فرهنگی با حکومت‌های عصر خود و مخالفان فکریشان در جریان مباحثه‌ها و مناظره‌ها، ثبوت این ویژگی را در خودشان به منصه‌ی ظهور رسانده‌اند. و اخباری که از آنان در مورد وقایع آینده‌ی جهان و آگاهی از امور غیبی رسیده است شاهدی روشن بر این مدعا است. چنین علمی؛ در واقع نوعی علم حضوری بوده که به إذن حق واجد آن هستند و این علم غیب متفاوت با علم غیب حق‌تعالی است؛ چراکه علم غیب خداوند ذاتی است، ولی علم غیب ائمه علیه‌السلام، موهبتی از جانب خداوند است. به تعبیری دیگر، نوعی علم اکتسابی در مقابل علم ذاتی است که از طریق اسبابی چون؛ وحی، کتاب، صحیفه و... آن را دریافت نموده‌اند. از خصائص چنین علمی، گستره‌ی آن به ذات، اسماء، صفات حق و عالم امکان است. البته پاره‌ای از حقایق هستی، منحصراً در حیطه‌ی علم الهی است. در این نوشتار، سعی برآن است تا در حد وسع، جهت حل شبهات، پرده از این حقیقت و موهبت الهی برداشته شود.

واژگان کلیدی: «علم»،«علم غیب»، «امام»

مقدمه

علم امام(ع) از مقوله های بحث انگیز و جنجالی دانش کلام و حدیث است، از دیرباز این مسئله مورد بحث متکلمان اسلامی بوده است، متکلمان امامیه در اصل برخورداری پیامبر(ص) و امام(ع) از علم غیب متفقند، هرچند در تعیین محدوده و نوع علم غیب اختلاف نظر دارند از جمله این که:

آیا وسعت علم امام شامل تمام احکام دین، موضوعات خارجی شخصی، حوادث گذشته و آینده، ضمایر انسان‌ها، زبان‌ها و... می‌شود؟ روایات مشهوری در بین برخی متکلمان امامیه و در رأس آنان ابواسحاق اسماعیل نوبختی(متوفی۳۱۱ ق) مؤید این نظریه است.(شیخ مفید، ۱۴۱۴، ۶۷). یا اینکه علم غیب امام منحصر در فهم احکام و موضوعات دینی و در راستای تبلیغ احکام می‌شود؟ برخی متکلمان امامیه مانند شیخ مفید و شاگردان او مانند سید مرتضی و شیخ طوسی طرفدار همین نظریه‌اند. (همان، ص۶۷)

از سوی دیگر آیا علم غیب امام، از نوع علم حضوری است که در مقابل علم حصولی که اکتسابی است؟ یا اینکه از نوع ارادی و خواستنی است یعنی هرگاه اراده کند و از خدا بخواهد به غیب آگاه می‌شود؟ روایات بسیار و مشهور متکلمان امامیه بر نظر نخستند.

یکی از ضرورتهای زندگی اجتماعی و جامعه وجود پیشوا و راهنمایی است که بتواند با تدبیر خودش جامعه و نیز مجموعه افراد آن را چنان مدیریت کند که مردم بتواند با هدایت و راهنمایی او زندگی خودشان را چه در بعد معرفتی و چه در بعد هدایت، و چه در بعد رفاهی تکامل بخشند و به دور از اختلافات و تشنجاتی که نتیجه فقدان یک پیشوای عالم مقتدر و توانا و است ادامه‌ی حیات دهند.

و از جمله مصادیق این پیشوا، «امام» از نگاه شیعیان است که دارای ویژگی‌ها و شرایط خاصی است که در صورت وجدان آن شرایط در او، این منصب به تمام معنا در وی تحقق پیدا می‌کند. این شرایط و ویژگی‌ها در مذاهب مختلف متفاوتند چنان‌که در مکتب تشیع ویژگی ها و خصوصیات امام با مکتب اهل سنت فرق دارد، ولی این با این حال تمام فرق در ثبوت و وجود و ضرورت امام و پیشوا در جامعه اتفاق نظر دارند.

در مکتب تشیع، ویژگی های امام عبارتنداز؛ دارای تعیین وی از طرف خدا و معرفی او به وسیله‌ی رسول خدا، و جانشینان وی، معصوم بودن، علم لدنی داشتن، و افضل بودن او از لحاظ اخلاقی و نسبی و غیره در بین مردم و... است.

بنابراین علم غیب داشتن امام از جمله اختصاصات شیعه، برای امام است و ما در این نوشتار سعی بر آن داریم که به چگونگی آن علم و گستره ی آن و منابع و مصادر آن علم، به طور اجمالی بپردازیم تا نمایان شود که زمین هرگز خالی از وجود حجت خدا نخواهد شد و این حجت که وظیفه خطیر الهی(هدایت انسانها) را در بین مردم بر عهده دارد، باید این نوع علم را داشته باشد تا مورد وثوق مردم و قادر به هدایت آنان باشد.

معنای لغوی «امام»

کلمه امام از ریشه‌ی فعلی «أمّ»، «یؤُمّ»، «أمّا» به معنای قصد و هم ریشه با کلمات اُمّ، اُمّه، أمام، إمام ... است. خلیل ابن احمد می نویسد :

«وکل من اقتدای به وقّدمَّ فی الامور فهو إمام».(خلیل بن احمدالفراهیدی،جلد ۸ ،۱۴۰۹، ۴۲۸).

کاربرد واژه «امام» در قرآن کریم

واژه‌ی امام به صورت مفرد و جمع دوازده مرتبه در قرآن کریم بکار رفته است. تفلیسی ۵ وجه برای معنای این واژه در قرآن ذکر کرده است.(جیش بن ابراهیم التفلیسی،۲۸)

۱- پیشرو: إنی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لا ینال ُعهدی الظالمین. بقره/۱۲۴.

واژه امام در این معنا دو مصداق دارد:

الف) امام حق.(بقره/۱۲۴، فرقان/۴۷)

ب) امام باطل که قرآن هم به آن اشاره کرده است. (قصص/۴۱)

۲- نامه‌ی اعمال: یوم ندعو کل أُناسٍ بامامهم ... . (اسراء/۷۱)

۳- لوح محفوظ: و کل شیئ احصیناهُ فی امامٍ مبین. (یس/۱۲)

۴- تورات: و یتلوهُ شاهدٌ من قبلهِ کتابٌ موسی اماماً... . (هود /۱۷،احقاف/۱۲۹)

۵- راه روشن: فانتقمنا منهم و انهما لبامامٍ مبین. (حجر/۷۹)

معنای اصطلاحی امام

راغب اصفهانی هم می‌نویسد:

امام، چیزی است که در فعل وقول پیشوا و مقتدا قرار می‌گیرد که انسان یا کتاب یا چیزی دیگر است.[1]

طبرسی نیز می‌گوید:

«الامام: هو المتقدم الذی یتبعه من بعده »؛ امام همان پیشرویی است که پیروانش از او تبعیت می کنند. (فضل بن الطبرسی، ۱۴۱۵، ،۱۲۶)

معنای لغوی «غیب»

واژه‌ی غیب در لغت به معنای پنهان و ناپیدا بودن است، به شک نیز هم از آن جهت حاکی از چیزی مجهول است و شناخت ومعرفت یقینی در بر ندارد «غیب» گفته می‌شود.

درواقع این واژه هم معنای مصدری (پنهان شدن) دارد و هم معنای اسمی (پنهان). در لغت هم به این معانی آمده است، چنان‌که صاحب لسان العرب می نویسد:

الغیب: الشک و جمعه غیابٌ و غیوبٌ.

الغیب: کل ماغاب عنک و کل ما غاب عن العیون ،سواء کان محصلاً فی القلوب ،أو غیر محصلٍ.

در لغت «غیب» گرچه در مقابل شهود است آن عبارت از اشیایی که در خارج از محدوده ادراک حسی باشد.« شهود» عبارت از ادراک چیزهایی است که در محدوده ادراک حواس ظاهری است.

ولی در اینجا مقصود از علم غیب، علم به چیزهایی است که از راه غیر عادی بدست آمده باشد خواه از مشاهدات باشد و خواه از مغیبات.

همچنین راغب اصفهانی صاحب «مفردات قرآن» می‌نویسد:

«غیب» در زبان عرب به معنای چیز ناپیدا و پنهانی است.

غیب و مشتقاتش در برابر واژه ی «حضور » بکار می‌رود.

چنانکه شاعر اجل سعدی می‌گوید:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است.

بنابراین، مقصود از علم غیب درباره ائمه معصومین (ع) و انبیاء این است که آنان این آگاهی را خودبخود نداشته‌اند، بلکه از راه تعلیم الهی آن را آموخته‌اند.

معنای اصطلاحی غیب

«غیب» به هر چیزی که از انسان پنهان باشد گفته می‌شود و در مقابل شهادت آن چیزی است که از انسان پنهان نباشد.(شعروای، ۱۹۹۰م، ۴).

چنانکه قرآن هم به آن اشاره می کند: «الذین یومنون بالغیب». (بقره/۳). واژه غیب در این آیه شریفه به معنای چیزی که حواس انسان از درک آن ناتوان است.

علم غیب در اینجا صرفاً به معنایی است که پیامبران و ائمه(ع) و اولیای الهی بوسیله پاکی نفس از طریق وحی و یا ارتباط با جهان ماورای طبیعت و یا الهام به قلب بدست می آورند که موهبتی است الهی که به آنان عطا می شود.

شهید مطهری (ره) می‌گوید: «در جهان بینی قرآن عالم هستی منحصر به آنچه محسوس است نیست. بلکه محسوسات یک قشر نازکی از عالم است و قسمت عظیم تر در ماوراء آن است آنچه محسوس است نامش شهادت است، و آنچه نامحسوس است، غیب نامیده می‌شود.(ر.ک: مطهری،جلد۱، ۱۳۷۲)

[1]- شیخ صدوق هم در این زمینه می گوید: «امام در زبان عرب پیشرو نسبت به مردم است،امام همان شاقول است».(شیخ- صدوق،۱۴۰۳،۹۶)

همچنین استاد در جای دیگر می‌گوید: «برای ایمان به عالم شهادت فقط حواس کافی است و نیاز به معلم ندارد، برای ایمان به جهان غیب حواس کافی نیست برای ایمان به جهان غیب قوه ی عقل که خود مرتبه ی غیب ماست باید دست به کار شود و یا قوه‌ای نهان تر از عقل باید غیب را شهود کند بنابراین برای شناخت جهان غیب تنها پیامبران و امامان راهنمایان بشر هستند».(مطهری ،۱۳۶۸، ۵۶)

مصادیق علم غیب

۱) حقایق دست نیافتنی

حضرت علی (ع) در این زمینه می فرمایند:

« ... و عقلها با تلاش وصف ناپذیر از راههای بسیار ظریف و باریک بخواهند ذات او را درک کنند دست قدرت برسینه‌ی همه نواخته بازگردد، در حالی که در تاریکی های غیب برای رهایی خود به خدای سبحان پناه می برد و با ناامیدی و اعتراف به عجز از معرفت ذات خدا، باز می‌گردند که با فکر و عقل نارسای بشری نمی‌توان او را درک کرد.»[1](نهج البلاغه / خطبه ۹۱).

عارف پاکدل و شاعر اجل دراین باره می‌گوید:

زهر غیب کس آگاه نیست کدام محرم دل ره در این حرم دارد.(حافظ)

۲) امور فراتر از تجربه حسی

در این زمینه قرآن فرموده است :

«الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلاۀ و مما رزقناهم ینفقون».بقره /۳

و نیز در نهج البلاغه آمده است:

امام علی (ع) در جواب کسی که سوال می‌کند که آیا این دانش شما علم غیب است؟ می‌فرماید: این علم غیب نیست، بلکه دانشی است که آن را از یک صاحب دانشی (پیامبر (ص)آموخته‌ام.

۳) پدیده های اخروی (قیامت)

قرآن کریم هم به این امر اشاره فرموده است:

«الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلاۀ و مما رزقناهم ینفقون».بقره /۳

امام علی(ع) در این زمینه فرموده است:

«به او ایمان دارم ایمان کسی که غیب را دیده است و به آنچه وعده داده است واقف گشته است ...»(همان، خطبه ۱۱۴)

۴) راز نهانی

قرآن نیز می‌فرماید: «ألم یعلموا أنّ الله یعلمُ سرّهم و نجواهم و أنّ الله علّام الغیوب». توبه /۷۸

چنانکه حضرت علی(ع) در خطبه ۹۱ نهج البلاغه می‌فرماید:

«خداوند عالم است به اسرار نهانی مردم، وبه نجوای آنان که آهسته سخن می‌گویند...».

۵) رویدادهای گذشته و آینده

دراین که غیب بمعنای مذکور آمده است، قرآن کریم می‌فرماید:

«ذلک من أنباء الغیب نوحیه إلیک و ما کنت لدیهم واذ اجمعوا امرهم و هم یمکرون »(یوسف /۱۰۲)

(ای رسول ما) این حکایت از اخبار غیب بود که بر توبه وحی می‌رسانیم (وگرنه) تو آنجا که برادران یوسف بر مکر و حیله تصمیم گرفتند حاضر نبودی.

---

۱ -«هی تَجوبُ مهاوِیَ سُدَفَ الغُیوبِ، مُتخلِّصةً- سبحانه- فَرجَعَت إذ جُبِهَت مُعتَرِفَةً بأنّهُ لا ینالُ بِجَورِ الاعتِسافِ کنهُ معرفتِهِ...»

اقسام علم غیب

غیب دارای اقسامی است که رده‌بندی آن نسبی است که در اینجا سه قسم آن را که عبارتنداز:

۱)اقسام غیب با توجه به حوزه و دایره‌ی شمولش

۲)اقسام غیب با توجه به موضوع آن

۳)اقسام غیب با توجه به نحوه‌ی وجودآن

اقسام غیب با توجه به دایره ی شمولش:

۱- «غیب» گاهی بر اموری اطلاق می گردد که از دایره ی شناخت و معرفت حسی انسان بیرون است. مثلاً این که می‌گوییم :«غابت القمر» یعنی ماه از دیدگان انسان بیرون است.

۲-گاهی مراد از «غیب»، امری است که از دایره ی ادراکات ما بطور مطلق بیرون است، وما اصلاًبدان معرفتی نداریم. این نوع غیب بردو گونه است:

الف) غیبی که از قلمرو ادراکات حسی و عقلی و وهمی وحتی علم حضوری ما هم خارج است مانند حقیقت ذات الهی.

ب) غیب اضافی: یعنی امری که برای پاره‌ای از افراد پنهان و برای برخی واضح و آشکار است. این امور ممکن است در یک زمان تصور شود مثل امروزه منجمان می‌توانند طبق علم نجوم به پیش گویی حوادثی بپردازنند چون که برایشان معلوم است.

یا ممکن است در طول زمان باشد مثلاً برخی از انسان امروزی نبست به حوادث گذشته و آینده آگاهی ندارد و حوادث این دو مقوله‌ی زمان برایشان پنهان (غیب) است. در حالی که برای گذشتگان امور گذشته و برای آیندگان امور آینده معلوم است نه مجهول و پنهان.

چنان‌که در قرآن هم همین معنای اخیر آمده است: «و ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم» یوسف/۱۰۲-آل عمران/۴۴-هود/۴۹.

اقسام علم غیب با توجه به صاحبان آن:

این نوع تقسیم از علم غیبت نسبت به تقسیم اولیه حوزه‌ی گسترده‌تری دارد که عبارتند از:

علم غیب خداوند، علم غیبت فرشتگان، علم غیبت انسانها، منظور از علم غیب انسانها با گاهی علم غیب اولیا الهی مثل انبیا مثل انبیا و امامان معصوم(ع) است و گاهی مراد، علم غیب انسانهای عادی است.

تقسیم علم غیب با توجه به نحوه‌ی وجود آن:

این تقسیم بندی مشمول دو نوع غلم غیب می‌باشد.

۱- «علم غیب ذاتی» که این نوع علم معطی و مکتسب نیست، فقط از آن خدا است.

۲- «علم غیب اکتسابی» که این نوع علم از طریق وحی و یا اسباب دیگر به برخی از انسان‌ها عطا می‌گردد، که در مورد خداوند این نوع علم، متصور و ممکن نیست.

اینکه آیا وحی انبیاء و اولیا که راه دریافت علم غیب است برای غیرآنان هم امکان تحقق وجود دارد یا نه؟

در قرآن کریم به این مسئله که وحی از امور غیبی می‌تواند برای غیر انبیاء و اولیاء خدا حتی جانوران محقق می‌شود، صریحاً آمده است، چنان‌که در مورد مادر حضرت موسی و نیز زنبور خداوند فرموده است: «و أوحینا إلی امّ موسی .. ». آل عمران/۴۳-۴۶

ویا در مورد زنبور می‌فرماید: « و اوحی ربّک الی النّحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون».(نحل/۶۸)

و خدایت به زنبور عسل وحی کرد که از کوههاو درختان و سقفهای رفیع منزل گیرد.

گستره‌ی علم غیب

در واقع گستره ی این علم همان جهات علم غیب است که دایره ی شمول آن را بیان می دارد. و آنها عبارتنداز:

۱) «علم الکتاب»

چنان‌که در قرآن کریم به آن اشاره شده است.

«قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب». رعد/۴۴

وهمچنین حضرت علی (ع) فرموده است: منم آنکس که دارنده علم الکتاب است.(احمدبن طبرسی، ۱۴۱۶، ۳۶۸)

۲) «شرایع آسمانی »

برای اینکه شرایع آسمانی برای مردم تبیین داده شود و احکام ناسخ و منسوخ و محکمات و متشبهات و احکام شرعی در مواقع نیاز ابلاغ شود نیاز به کسانی بود که واقف به آنها باشد و آنها، پیامبر و ائمه معصومین (ع) بودند که از طریق این علم قادر به پاسخ دادن به این مسایل بودند.
ائمه(ع) علاوه بر بطون قرآن و تأویل و تفسیر آن به کتابهای آسمانی؛ تورات وانجیل را از خود یهودیان و مسیحیان آگاهی بیشتری داشتند.(کوفی، ۱۴۱۰، ۱۸۸)

۳) «آگاهی به وقایع آینده وگذشته»

چنان‌که‌خداوند فرموده‌است: «ذلک‌من أنباء الغیب نوحیه إلیک و ما کنت لدیهم....».یوسف/۱۰۲
در این زمینه امام علی (ع) می‌فرماید: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، من نیز از آن چه پیامبر می‌دانست آگاهم و از حوادثی که تاکنون روی داده است و یا تا قیامت روی دهد، خبر دارم. (فیض الاسلام، خطبه ۱۷۵)

۴) «آگاهی از زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار»

انبیاء (ع) براساس علم غیب زمان مرگ خویش و حتی سایر اصحاب و افراد را می‌دانستند و از پیشامدهای سخت و ناگوار تاریخ خبر می‌دادند. واقعه‌هایی همچون واقعه خونین کربلاء که پیغمبر (ص) آن را از قبل بیان فرموده و پیش بینی کرده بود.
همین‌طور حضرت علی (ع) از کیفیت شهادت خود و حتی از قاتل خودش خبر داده بود که تاریخ آنرا تائید کرده است و همین‌طور سایر ائمه اخبارهای از پیشامدها ارائه داده‌اند که تحقق پیدا کرده است وشواهد آن در متون دینی وجود دارد.(شیخ مفید، بی تا، ۳۰۵)
حسن بن جهم گوید: به حضرت امام رضا عرض کردم؛ همانا امیر المومنین(ع) قاتل خود را شناخته بود و میدانست که در چه شبی و در چه مکانی کشته می شود، و چون نعره مرغابیان را در خانه شنید خودش فرمود: «اینها نعره زنانی هستند که نوحه گرانی پشت سر دارند، و چون ام کلثوم به او عرض کرد: « کاش امشب در خانه نماز بخوانی و برای نماز جماعت دیگری را بفرستی»از او نپذیرفت و در آن شب بدون اسلحه در رفت و آمد بود در صورتی که می دانست ابن ملجم لعنه الله علیه وی را با شمشیر می کشد و اقدام چنین کاری جایز نیست، امام فرمود: آنچه گفتی درست است ولی خودش اختیار فرمود که در آن شب مقدرات الهی اجرا شود.(کلینی/۱، باب علوم، ۳۸۴)

۵) «اسرار درونی(بواطن) افراد»

امامان معصوم (ع)از اسرارباطنی افراد هم خبر داشتند ، چنانکه امام علی(ع) زمانی که مردم می آمدند و یکی یکی با امام بیعت می‌کردند وقتی که ابن ملجم با امام بیعت می‌کرد، امام(ع) به یاران خودش فرموده که بخدا قسم می‌بینم که این مرد (عبدالرحمان بن ملجم)محاسن صورتم را پر از خون می نماید. و فرمودند: «أرید حیاته یرید قتلی».(مجلسی،ج ۹، ۱۴۰۳، ۷۳۲)

منابع علوم غیبی ائمه (ع)

۱) وحی: درواقع علم غیبی است که از طریق وحی (فرشته وحی برای پیامبر (ص) در بیداری یا در خواب و رؤیا صورت می‌گرفت) و این وحی برای ائمه(ع) به طور غیر مستقیم(نه با فرشته ی وحی) حاصل می‌گردد.
چنان‌که در روایتی امام رضا(ع) در بیان فرق رسول و نبی و امام می‌فرمایند: فرق میان اینها این است که؛ رسول جبرئیل بر او نازل می‌شود و او را می‌بیند و سخنش را را بشنود و بر او وحی نازل شود وگاهی باشد در خواب بیند مانند خواب دیدن حضرت ابراهیم(دستور بر سربریدن پسرش را) و نبی گاهی سخن جبرئیل را می‌شنود و گاهی شخص او را می‌بیند و سخنش را نمی‌شنود و امام آنستکه سخن را می‌شنود و شخص او را(جبرئیل) را نبیند.(کلینی/۱، ۱۳۶۳، ۲۴۸)

مسلم است آنچه که از این روایت شریف بر می‌آید این است که وحی به معنای الهم ربانی بر ائمه (ع) هم صورت می‌گیرد.[1] در قرآن هم به این که وحی بر غیر انبیاء و اولیا خدا هم نازل می‌شود تصریح شده است، که مراد از وحی الهام است نه وحی تشریعی که با نبی خاتم خاتمه یافته است.

چنان‌که در قرآن کریم به این مسئله که وحی از امور غیبی می‌تواند برای غیر انبیاء و اولیاء خدا حتی جانوران محقق می‌شود، صریحاً آمده است، چنان‌که در مورد مادر حضرت موسی و نیز زنبور خداوند فرموده است: « و أوحینا إلی امّ موسی .. ». آل عمران/۴۳-۴۶

و یا در مورد زنبور می‌فرماید: «واوحی ربّک الی النّحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون».(نحل/۶۸)

و خدایت به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل گیرد.

۲) تحدیث

علم غیبی است که از طریق «تحدیث » برای اولیاء خدا حاصل می‌شود، به همین لحاظ است که شخص به این طریق به پاره‌ای از اسرار و مغیبات عالم می‌شود «محدث» می‌گویند.(مجلسی/۲۶، ۱۴۰۳، ۷۴۰)

چنانکه از امام علی بن موسی الرضا (ع) در حدیثی وارد شده است:

« الائمهٔ علماء حلماء صادقون مفهّمون محدثّون »(همان/۱،۶۶)

در واقع می توان گفت که «محدّث » بودن یکی از صفات ائمه معصومین (ع) می باشد که از این طریق به مغیبات آگاهی می یافتند. اینکه این تحدیث چگونه بوده است می توان از روایات منقول از ائمه (ع) استفاده نمود. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «...والمحدث الذی یسمع الکلام الملائکهٔ و یُنقر فی اُذنه و ینکتُ فی قلبه ».(همان/۲۶،۷۴)

«نکث» نوعی زدن است که اثر آن باقی ماند. «نقر» در لغت به معنای نواختن و نوشتن بر روی لوح وسنگ (حک شده)است.

۳) تعلیم و تعلّم (انتقال علوم غیب از ائمه به همدیگر)

روایاتی در این زمینه وجود دارد که گویای آن است که بخشی ازاین گونه علوم از نبی اکرم (ص) به آنان انتقال یافته است.

چنانکه امام صادق(ع) می فرماید: «رسول اکرم (ص) به حضرت علی (ع)، هزار باب از علم آموخته است که از هر باب آن هزار باب گشوده می شد».(کلینی/۱، ۱۳۶۳، ۳۴۵)

همو در جای دیگر می‌فرمایند: داستان سلاح در خاندان ما داستان تابوت در بنی اسرائیل است هر کجا تابوت دور می زد، ملک و نبوت در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند، علم امامت در دنبالش است.(همان،۳۴۴)

یکی از راههای کسب علوم ائمه همین تعلیم دادن و انتقال دادن به همدیگر بوده است، چنان‌که در متون دینی روایات وافری در این زمینه وارد شده است.(همان، ج۱، ۳۴۰)

۴) علم ائمه به «جامعه» و «صحیفه» حضرت علی (ع) و فاطمه زهرا(س) و علم جفر و...

یکی از منابع علم غیب ،علم به «جامعه » یا «صحیفه» است که در آن همه احکام و موارد حلال و حرام مشخص شده است.(کلینی/۱، ۱۳۶۳، ۳۴۸)

چنان‌که امام صادق (ع) می‌فرماید: قطعاً در نزد ما طوماریست به طول هفتاد ذراع به املاء حضرت رسول (ص) و دستخط علی، که تمام حلال و حرام و همه‌ی احتیاجات دینی حتی جریمه‌ی خراش در آن موجود است.(همان/۱، ۳۴۵)[2]

۱- وحی اقسامی دارد: وحی تشریعی، وحی به معنای الهام؛ که وحی تشریعی قطع شده است و وحی به معنای دومی در مورد ائمه بکار می‌رود.

۲- «إنّ عندنا لصحیفهً طولها سبعون ذراعاً إملاء رسول الله (ص) و خطّ علیّ(ع) بیده ما من حلالٍ و حرام الا و هو فیها حتی ارش الخرش».

۵) اسم اعظم

آنگونه که در احادیث آمده است اسم اعظم از هفتاد و سه حرف تشکیل یافته و هفتاد و دو حرف آن نزد ائمه هست، امیر المومنین علی (ع) در گفتاری فرموده است: آصف بن برخیا، تنها یک حرف از اسم اعظم را می‌دانست(که توانست دریک چشم بر هم زدن تخت بالقیس را حاضر کند)...درحالی که ما هفتاد و دو حرف را می دانیم، البته یک حرف در علم خدا باقیمانده (وبرای کسی آشکار نگشته) است.(مجلسی/ ۲۷، ۱۴۰۳، ۳۷)

حضرت آدم (ع) که بهره‌اش از آن بیش از سایر انبیاء بود تنها بیست و پنج حرف آن را در اختیار داشت.(کلینی/ ۱، ۳۳۴).

امام باقر(ع) فرمود: علمی که به آدم فرود آمده بالا نرفت و علم به ارث منتقل می‌شود و علی(ع) عالم این امت بود و هیچگاه عالمی از خانواده ی ما نمی‌میرد، جز اینکه از خاندانش جانشین او شود که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد بداند.(کلینی/۱،۱۳۶۳، ۳۲۲)

امام صادق(ع) در حدیثی با چنین مضمونی می فرمایند:

«به عیسی بن مریم(ع) دو حرف داده شد که با آنها کار می کرد و به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به آدم بیست و پنج حرف داده شد و خدای‌تعالی تمام این حروف را برای حضرت محمد(ص) جمع فرمود، همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمد(ص) داده شد و یک حرف از اوپنهان شد که مختص خداست.(همان، ۳۳۴)

۶) اخذ علم غیبی از «روح»

در برخی روایات هم بر کیفیت علم غیب وارد شده است که متلقّی از روح است .

از ویژگی های منحصر به فرد ائمه(ع) تأیید آنها توسط روح القدس است، که در این‌باره روایاتی هم وارده شده است، از جمله این‌که:

از امام صادق معنای این آیه را پرسیدند: «و کذلک اوحینا إلیک روحاً من امرنا» (سوره شوری، آیه‌ی ۵۲) امام فرمود: «روح آفریده ای است که به خدا قسم از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است. او همراه رسول خدا(ص) بوده و به او از عوالم مختلف خبر می‌داده و او را تأیید و تصدیق می-کرده است. و اکنون همان روح با ائمه اطهار است و به آنها خبر می دهد و آنها را تأیید می‌کند روح القدس نه می خوابد، نه غافل می‌شود و نه سرگرم می‌شود و نه اشتباه می‌کند امامان به وسیله ی روح القدس، شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاها را می‌بینند و از همه چیز، از عرش تا زیر زمین، با خبر می‌شوند.»(مجلسی/ ۲۵، باب ۳،۱۴۰۳، ۴۵-۹۹)

۷)قرآن کریم

خداوند قرآن را کتابی معرفی کرده است که در آن علم اولین و آخرین و بیان همه امور درآن آمده است، ائمه هم که علم به باطن و تفسیر باطنی آن را در اختیار دارند خودشان از این منبع لایتناهی در استنباط احکام امور استفاده می‌کردند.

استدلال‌هایی بر علم غیب ائمه معصومین (ع)

از دیدگاه امامیه، ائمه هم همچون پیامبران معصومند، به خاطر اینکه غرض از نصب آنان(هدایت مردم) تحقق یابد؛ چرا که به فرموده‌ی خداوند متعال اطاعت و پیروی از آنان بر مردم واجب است و اگر گناهی از آنان سرزند، این غرض حاصل نمی‌گردد. در حالی که خداوند حکیم نقض غرض نمی‌کند و این کار دور از شأن اوست. دلایلی که عصمت امام را اثبات می‌کند علم غیب امام را نیزاثبات می‌کند؛ چرا که عصمت رابطه‌ی تنگاتنگی با علم امام دارد و وظیفه‌ی هدایتگری که برعهده‌ی اوست در گرو عصمت و آگاهی و افضلیت ایشان نسبت به دیگران درامور دینی و الهی است. تا از این طریق مردم مرجعیت علمی و دینی وی را پذیرفته باشند. از سویی اگر آنان آگاهی لازم بر امور هدایتی و حکومتی نداشته باشد از سوی مردم سلب اعتماد می‌شوند و در این صورت به شخص دیگری نیاز است که آگاه بر امور و پاسخگوی پرسشهای آنان باشد و این روند در دیگری نیز ادامه پیدا می کند که تسلسل پیش می‌آید و آن محال و باطل است. دراین صورت غرض از نصب او نقض می‌شود و این خلاف حکمت خداست، خدایی که مهربان تر از آن است که زمین را بدون حجت الهی بگذارد.

متکلمان برای امام(ع) ویژگی‌ها، کارکردها و نقش‌هایی را بیان می‌کنند که لازمه آن، بهره‌مندی امام از علم وسیع (غیب)است و گرنه نقش تعیین شده برای امام، منهدم و کارکردهای منظور، حاصل نمی‌شود. «و اما کونه عالماً بحیث یصحه مراجعه العلماء و الفرق بین ضعیف الاقوال و

قویها، فإنّه لو لم یکن عالماً لم یمکنه القیام شیء من هذه الأحکام التی احتیج إلیه لمکانها، فما من شیءٍ منها إلا و من لا علم له بهذه الجمله التی عددناها لا یتأتی منه تنفیذها». (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲، ۵۱۱)

از نظر متکلمان، امام(ع) جانشین رسول خدا(ص) و ادامه‌دهنده وظایف و شئون ایشان به جز دریافت وحی می‌باشد. از این روی تمام دلایلی که لزوم بعثت و عصمت و علم غیب را برای پیامبر(ص) ثابت می‌کرد(کسب غرض و هدایت بشری)، برای امام نیز ثابت می‌کند. خداوند حکیم در آفرینش عالم و آدم هدف داشته است، در همه موجودات نظم و هدایت به هدف را نهاده است، در این میان انسان نیز از راه ارسال نبیّ و امام به هدف منظور خود هدایت می‌شود.

وظیفه هدایت‌گری، بدون علم وسیع در همه امور دنیوی و اخروی ممکن نیست. بنابراین امام و پیامبر باید از علم وسیع برخوردار باشند و گرنه نقض غرض خواهد شد.

پیامبر و امام با شکوفا ساختن فطرت سالم انسانی و با بهره‌گیری از پیامبر باطنی(عقل) و با بیان آموزه‌ها و دستور العمل‌های وحیانی، جامعه انسانی را به سعادت و کمال رهنمون می‌سازند تا در سایه ی آن، هستی و انسانیت را از دام پوچی و بیهودگی نجات دهند و به سعادت برسانند.(علامه حلی، ۱۴۰۷، ،۳۴۶)

از نظر متکلم وظیفه راهنمایی، ارشاد و تبلیغ بدون داشتن ملکه عصمت و علم برتر ناممکن است، پس خدای حکیم بخاطر تأمین این هدف، موهبت عصمت و علم وسیع را به پیشوایان الهی ارزانی می‌فرماید.

نگاه فلاسفه به پیامبر(ص) و امام(ع) و نیز اوصاف آنان نگاهی هستی‌شناسانه است. از دید حکما وجود اولیای الهی در مراتب بالای هستی قرار دارد که لازمه وجودی آنان داشتن اوصافی ویژه مانند علم غیب و عصمت و... است.

حکمای الهی در گام نخست به اثبات اصل امکان رسیدن انسان به علم غیب پرداخته و به دنبال آن به اثبات علم غیب برای پیامبر(ص) و اولیای الهی پرداخته‌اند.

فارابی به عنوان یکی از بزرگان حکمت مشاء درباره ی امام و پیشوای جامعه سخنانی دارد که از امام شخصیت الهی و فوق العاده ترسیم می‌کند، امام و رئیس مدینه ی فاضله باید انسانی باشد که به عقل فعال متصل باشد و کمالاتش به حدی باشد که مردمان در گفتار و رفتار، از او پیروی کنند، ولایت چنین شخصی به حکم خداوند مشروع است، خواه مقبول و مطاع عامه مردم باشد یا نباشد. ریاست چنین شخص شایسته‌ای مانند منصب پزشک است که پزشکی او در گرو مراجعه مردم نیست.(فارابی، ۱۹۹۵م،۹۷)

فارابی در جای دیگر پس از توضیح معنای امام می‌گوید: «و فضیلته أعظم الفضایل قوه و فکرته أعظم الفکره قوه وعلمه أعظم العلوم قوه فالملک والامام هو بماهیته و بصناعته ملک و امام سواء وجد من یقبل منه او لم یجد أطیع اولم یطیع...؛(همان، ۴۹،۶۷) فضیلت‌های ملک و امام بالاترین فضیلت‌ها و قوه‌ی فکری او بالاترین رتبه‌ی فکری است و علم او بالاترین مرتبه‌ی علوم است. پس ملک و امام به ماهیت و صناعتش ملک و امام است، خواه کسی باشد که او را بپذیرد یا کسی نباشد، خواه اطاعت شود یا نشود.

صدرالمتألهین با توجه به روایاتی که جایگاه نوری امامان(ع) را بیان می‌کند و با نقل سخنان شیخ مفید و شیخ صدوق به تحلیل جایگاه ائمه(ع) می‌پردازد.(ملاصدرا، ۱۳۶۳، ۶۰)

امام، حجت وخلیفهٔ الله در دیدگاه حکمت متعالیه، همان موجودی است که روایات به توصیف آن پرداخته‌اند، ملاصدرا داده‌های روایی را با یافته‌های فلسفی مستند می‌کند و برای اوصاف ائمه(ع) ازجمله علم وسیع آنان مبنای فلسفی ذکر می‌کند.

ملاصدرا لزوم و منبع علم غیب امام را اینگونه تحلیل می‌کند. علت اینکه امام(ع) حجت وهادی است، همان امتیازی است که اولین خلیفه ی الهی حضرت آدم(ع) ودیگر انبیا داشته‌اند یعنی؛ دریافت مستقیم و بدون واسطه علم و معرفت ازخزانه علم الهی.

«همواره در هر زمانی هادی و منذری است که از خداوند علم دریافت می‌کند و قلبش به نور خدا نورانی می‌شود و آن بصیرت قلبی شرط هدایت به راه درست است، همچنان‌که چشم حسی شرط راه رونده به سوی مقصدی است ....پس عامه‌ی مردم در طریق عبادت و اطاعت خدا به رهبری صاحب بصیرت احتیاج دارند و امام حق علمش را بدون واسطه از خدا دریافت می‌کند و گر نه او نیز به امام دیگری نیاز خواهد داشت».[1] (ملاصدرا، ۱۳۶۷،۵۲۸). (که منجر به تسلسل است و آن هم باطل و محال است).

---

۱ -«فلابد فی کل زمان من‌هادی منذر یتعلم من الله ویتنور قلبه بنوره ان العلم وهو البصیرهٔ القلبیهٔ شرط الاهتداء الی سواء السبیل، کما ان البصر الحسی شرط للمشی علی طریق مقتصد... فعامهٔ الناس یحتاجون فی طریق العبودیهٔ والطاعهٔ لله الی قائد ذی بصیرهٔ وامام حق اخذ علمه من الله بلاواسطهٔ والا لاحتاج هو ایضاً الی امام آخر».

مضمون همین تحلیل در متن روایات نیز آمده است.

عمر بن اذینه از امام صادق (ع)، گزارش می‌کند: که امیرالمؤمنین فرمود: ألا انّ العلم الذی هبط به آدم(ع) من‌السماء الی‌الارض و جمیع ما فضّلت به النبیّون الی خاتم النبیّین فی عترة خاتم النبیین.(قندوزی، ۱۴۱۶، ۱۳)

علامه طباطبائی علم امام را به گونه‌ای تقریر می‌فرمایند که هم با برهان و هم با قرآن سازگار و در برابر هر شبهه پاسخگوست. ایشان می نویسد:

امام صاحب ولایت کلیّه است و علم امام به اعیان خارجیه و حوادث و وقایع، طبق ادله نقلی و عقلی، بردوگونه و از دو راه است.

قسم اول: امام(ع) به حقایق جهان هستی، در هر گونه شرایطی به اذن خدا و از راه موهبت، نه اکتساب، آگاه است چه مواردی که حسی هستند و چه موارد غیر حسی مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده، دلیل نقلی این ادعا، روایات متواتری در کتاب کافی، بصائر، آثار شیخ صدوق و بحارالانوار است. دلیل عقلی آن، براهینی است که به موجب آن، امام(ع) به حسب مقام نورانیت خود، کامل‌ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی است که بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی که توجه کند برای وی حقایق روشن می‌شود.

این علم قابل هیچ گونه تخلف و تغییر و خطا نیست، علمی از لوح محفوظ و قضای حتمی خداوند، از همین روی متعلق تکلیف نیست و قصد و طلب امام بی‌اثر است؛ زیرا انسان‌ها در مواردی که اختیار و اثرگذاری در چیزی دارند مورد تکلیف قرار می‌گیرند. پس علم و آگاهی به قضاء حتمی، در زندگی عملی تأثیر ندارد و تکلیف‌آور نیست. با این بیان شبهاتی از قبیل اینکه امامان که به شهادت و یا مسموم بودن غذایی علم داشتند چرا خود را نجات ندادند، روشن می‌شود.(طباطبایی، ۱۳۷۱، ۴۹ ؛ علامه طباطبایی، جلد ۲۰، ۱۳۶۳)

از همین روی امام حسین(ع) در آخرین لحظات زندگی می‌فرمود: «رضاً بقضائک وتسلیماً لامرک لا معبود سواک» و هنگام خروج از مکه فرمود: «رضا الله رضا نا اهل البیت»(سید شرف الدین، بی تا،۲۱).

در این قسم، مشیّت الهی نافذ است و «ما تشاؤون الّا ان یشاءالله ربّ العالمین»(تکویر/۲۹)

قرآن از سخن کسانی که درجنگ احد می‌گفتند. اگر یاران کشته شده، پیش ما می‌بودند نمی‌مردند، چنین پاسخ می‌دهد: «قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم».(آل عمران،۱۹۵)

قسم دوم: پیامبر(ص) و امام(ع) بشری است مانند دیگر مردمان که تکالیفی در سایه اختیار دارند و از روی علم عادی خیر، شر، سود و زیان را می‌دانند و در راستای آن اقدام می‌کنند؛ اگر شرایط مساعد بود به هدف می‌رسند وگرنه نمی‌رسند.(طباطبایی، ۱۳۷۱، ۴۹)

امام باقر(ع) فرمود: «گاهی بساط علم برای ما گسترده می‌شود ومی‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم» این گونه روایات مربوط به همین قسم است.

دلایل قرآنی و تفسیری

۱- تأویل کتاب مقدس«قرآن»

امام به عنوان رهبر دینی باید علم تأویل این کتاب را داشته باشد. واژه‌ی تأویل که در قرآن هفده بار استعمال شده است. (عبد الباقی،۹۷) و از ماده‌ی«اول» به معنای رجوع و بازگشت است.

در واقع برای فهم دقیق قرآن کریم نیاز به کسانی است که آگاهی تام و کامل به این منبع و سرچشمه هدایت و نور رهایی از شقاوت داشته باشد تا بتواند آن کلیاتی که در قرآن آمده است ونیاز به تفسیر و توضیح دارد بطور مفصل بیان کند تأویل‌هایی که خود قرآن هم به آن اشاره نموده است که کسانی که مومنین مخلَصین و اولیا خدایند حق بیان و شرح این تأویلها را دارند. این مخلصن و اولیاء جز ائمه(ع) چه کسی دیگر می‌تواند باشد، بنابراین آنان باید از آگاهی تام برخوردار باشند.

این تأویل نوعی تفسیر باطنی از قرآن کریم است. چنان‌که علامه طباطبایی (ره) می‌گوید: «تنزیل» هم در مقابل «تأویل» می‌باشد. یعنی آیات قرآن به همان صورت که وحی و نازل شده است قابل فهم و استنباط و روشن است. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ۴۸)

۲- شهادت دادن ائمه (ع)در روز قیامت

یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق(ع) راجع به قول خدا در آیه ۱۰۵ سوره ۹ ، که خداوند می فرماید: «و قل اعملوا فسیری الله و رسوله و المؤمنون و ستُردّون الی عالم الغیب و الشهادۀ فینبئکم بما کنتم تعلمون» سوال کردم منظور از مومنین چه کسانی هستند؟ فرمودند: ائمه معصومین(ص) هستند.(کلینی/۱، ۱۳۶۳، ۳۱۸)

آری ائمه‌ی معصومین (ع) از اعمال انسانها خبر دارند؛ چرا که خداوند هم در قرآن کریم به این ویژگی اشاره فرموده است، به این ترتیب آگاهی داشتن بر اعمال انسانها لازمه‌ی شهادت و گواهی دادن است. بنابراین، امامان (ع) از علم غیب برخوردارند.

از آنجا که در آیات قرآنی بر شهادت دادن دسته‌ای بر اعمال امت و مردم تصریح شده است لازمه‌اش این است که آنان به عنوان گواه بر آن اعمال آگاهی داشته باشند و گر نه گواه بودن بدون آگاهی معنا پیدا نمی کند. از این رو علم غیب ائمه‌ی معصومین به عنوان گواه روز قیامت اثبات می‌شود.

آیات و روایات دال بر علم غیب ائمه (ع)

از جمله آیاتی که بر این امر اشاره دارد این است که در قرآن خداوند فرموده است:

«علّم آدم الاسماء کلّها ثمّ عرضهم إلی الملائکۀ ...»بقره /۳۱

«هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت: من همانا روی زمین خلیفه قرار خواهم داد. همانا من چیزی می‌دانم که شما نمی دانید و به آدم تمام اسماء را آموخت ....».

منظور از اسماء در این آیه ی شریفه با تأکیدی که (کلّها) آورده شده است تمام حقایق جهان را اعم از آنکه در غیب باشد یا درشهود،در برمی گیرد.(مطهری و کاردان، ۱۳۶۱، ،۹۳)

بنابراین، معلوم می‌شود که آدم (ع) تمام حقایق هستی را اعم از آنچه در علم غیب باشد و یا درعالم مشاهده است آموخته است.

اینکه منظور از اسماء در آیه شریفه مذکور تمام حقایق است محتاج به دلایل روشن در اثبات می‌باشد. برای تبیین این مسأله :

«اولاً اینکه منظور از اسماء نامهای موجودات نیست مانند زمین و آسمان و انسان و... چون اینها علم سطحی است و علم لغت است و دانستن آن فضیلتی برای حضرت آدم نیست تا اینکه اعتراض ملائکه را برانگیزد؛ چرا که آدم مقام خلیفۀ الهی را دارد و باید از حقایق هستی با خبر باشد.

ثانیاً: اینکه در این آیه برای قانع ساختن ملائکه جمله‌ی « ثمّ عرضهم علی الملائکه » دیده می‌شود و این تعبیر یعنی کلمه‌ی«عرضهم» در جایی بکار می‌رود که مرجع ضمیر عاقل باشد و اگر مقصود از اسماء، خود اسماء باشد، بلکه باید «عرضُها »گفته شود؛ زیرا در جمع غیر عاقل ضمیر مفرد مونث آورده می‌شود.

بنابراین مراد از اسماء، تمام حقایق هستی (اعم از غیب و شهادت)است؛ چرا که ملائکه از آموختن آن اظهار عجز نموده‌اند اگرآن اسماء نامهای موجودات بود مربوط به علم لغات بود و علم لغات برای فهمیدن و تفاهم انسانها با یکدیگر است. در این صورت ملائکه نیازی به آموزش لغات نداشتند تا اعتراض به این امر بکنند».(همان،۹۳)

نکته دیگر این است که تعلیم این «اسماء» مختص به آدم نیست بلکه آدم به عنوان نمونه و مصداقی از خلیفۀ الله باید دارای علم به حقایق و جمیع موجودات در عالم هستی باشد، بنابراین زمین که هیچ وقتی (براساس روایت «انّ الارض لا تخلو من الحجۀ الله» زمین هیچ وقت خالی از خلیفۀ الله نیست و از جمله مصادیق آن انبیاء و ائمه معصومین (ع) می باشد، چنانکه روایتی دراین زمینه وارد شده است: «عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله قال: أُهدی إلی رسول الله (ص) دالجوجٌ فیه حبّ مختلطٌ ... أنّ الله علّمک اسم کلّ شیء کما علّم آدم کلّها». (محمد بن صفار،۱۴۰۴، ۴۱۸)

از محمد بن مسلم از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: ظرفی از حبوبات به رسول خدا هدیه شده بود و پیامبر دانه‌های مختلفی که در آن بود یک یک در مقابل علی (ع) می‌افکند و از آن حضرت سؤال می‌کرد که این چیست؟

آن حضرت نیز آن را به امیر مؤمنان خبر می‌داد و بیان می‌کرد، رسول خدا(ص) فرمود: جبرئیل به من خبر داده که خداوند نام هر چیزی را به تو تعلیم داده، همان‌طور که به آدم تمام اسماء(حقایق هستی) را آموخته بود.

از این‌رو، ضروری است که خلیفۀالله که حجت خدا بر روی زمین است بخاطر داشتن شرایط لازم برای هدایت مردم باید ازطریق و إذن خداوند متعال علم واگاهی به تمام حقایق هستی داشته باشد تا توحید خداوند را برای همه با بهترین و ارجحترین دلیل واستدلال ابلاغ کند و آنها را به

سوی هدایت و سعادت حقیقی رهنمون سازد. این آگاهی همان علم غیب است که ائمه (ع) به عنوان وارث پیامبر و خلیفه خدا برانسانها دارا هستند.

امام علی(ع)فرموده است:

رسول خدا (ص) هزار در دانش را به روی من گشوده که هر دری، خود هزار در دیگر را رهنمون است...به گونه‌ای که اکنون از زمان فرا رسیدن مرگ و پیشامد های ناگوار خبر دارم و با دانش خدادادی به داوری می‌پردازم.(مجلسی/ ۲۶، ۱۴۰۳ ،۳۰)

امام صادق (ع) می‌فرمایند :

«خداوند دو عمل دارد؛ علمی که جز خودش آن را نمی داند، و علمی که آن را به فرشتگان و پیامبران مرسل آموخته و ما را آن می-دانیم».(همان/۱۵، ۱۱۲)

چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

خبرهای غیبی حضرت علی مطابق با واقع است. وقوع خبرهای غیبی آن حضرت، به این دلیل است که جمله‌ای که آن حضرت فرموده، دلیل بر این امر است:

« فوالذی نفسی بیده لا تسئلونی عن شیئٍ فیما بینکم و بین الساعۀ... إلا أنباءتکم...»؛ «سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست (از حوادث آینده وخبر دارم) نخواهی پرسید از من درباره آنچه میان شما و قیامت است ... جز اینکه شما را از آن خبر دهم ....».(ابن ابی الحدید،جلد۴۸ ،۱۳۸۷، ۷)

در این زمینه، نه تنها علماء اسلامی گذشته، مسئله آگاهی به غیب را تأیید و تثبت کرده‌اند بلکه تمام دانشمندان معاصر نیز صریحاً به ثبوت آگاهی به غیب اعتراف کرده‌اند، «الکسیس کارل» از دانشمندان معاصر برای الهام که نوعی از آگاهی غیبی محسوب می‌شود ارزشهای خاص قائل است و معتقد است که بعضی بدون استفاده از حواس خود افکار دیگران را درک می‌کنند و حوادث دور را از لحاظ زمان و مکان کم و بیش می‌بینند وآن را یک موهبت استثنائی می‌داند که جز افراد معدودی از آن برخوردار نیستند. او می‌نویسد:

«به یقین اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکری آدمی نیست و نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه ودرک قضایا ،از خصایص دیگری چون اشراق بر خوردارند».(الکسیس کارل،۱۳۵)

با اشراق چیزهای که بر دیگران پوشیده است می یابند و روابط مجهول بین قضایائی را که ظاهراًبا هم ارتباط ندارند و وجود گنجینه های مجهول را با فراست در می یابند،تمام مردان بزرگ از موهبت اشراق برخوردارند و بدون تحلیل آنچه را که دانستنش اهمیّت دارد می دانند.

آیات قرآن هم برعلم غیب صحه می گذارد چنانکه در آیه ای می فرماید:

«أنّه لَقرآنٌ کریمٌ فی کتابٍ مکنونٍ لا یمسّه المطهرون»؛ «بدرستی که آن قرآن کریم در کتاب مکنون است و جز پاکان آن را مس نمی کنند» واقعه /۷۹

آیه فوق از جمله آیاتی است که علم غیب را به طور اجمال برای یک دسته از بندگان (پاکان) ثابت می‌کند. اثبات این امر محتاج به روشن شدن چند مطلب است:

الف: منظور از قرآن کریم در این آیه جلد و کاغذ و نقشها و خطوط قرآن نیست، بلکه قرآن یک حقیقت نوری و علمی است از جانب پروردگار. در این آیه مبارکه هم کلمه «مکنون»از واژه «کنّ»به معنی پوشیده شده است و اگر منظور از قرآن همین صفات کاغذ و یا خطوط ونقشهای آن باشددر کتاب پوشیده ای نیست بلکه آشکار است (علاوه بر این آیه ی شریفه، آیات دیگری همچون بروج /۲۲، قرآن حقیقتی غیر از این موجود جسمانی ومادی که در دست ماست، معرفی شده است.(مطهری و کاردان ،۱۳۶۱، ۸۶)

ب: مقصود از قرآن جوهر مادی و جسمی قرآن نیست قهراً ضمیر « لا یمسّه » خواه به قرآن بر گردد، خواه به کتاب مکنون (لوح محفوظ) باید متناسب با مرجع ضمیر باشد، معنی تماس باقرآنی که عبارت از حقیقت نوری و علمی و یا تماس کتاب مکنون که از دسترس آگاهی بدور و پوشیده است، تماس عقلی و روحانی است و آن عبارت از فهم و درک و علم و آگاهی است، نه تماس جسمی و بدنی.

ج: مقصود از پاکان (مطهرون) تنها پاکان جسمانی و ظاهری نیستند که جسم و بدن آنها پاک و آلوده و نجاست و کثافت نباشد، بلکه مقصود ازآن پاکیزگی از اخلاق رذیله و کثافتهای معنونی و روحانی نیز هست که در اثر گناه و معصیت برای انسان پدید می آید، و معنای مناسب بامعنای با تماس عقلی و علمی، طهارت روحی است چون روح انسان است که تحت شرایط خاص می‌تواند به کشف و شهود حقایقی نائل شود، اما با طهارت جسمی مناسبت نزدیکی با آن ندارد.

د: بر پایه مطالب گفته شده درباره‌ی قرآن و پاکان و فهم قرآن و یا کتاب مکنون معلوم می‌شود که مقصود ازکلمه «لایمسّه» نفی و اخبار از این است که جز پاکان معنوی و روحانی کسی نمی‌تواند به حقیقت قرآن یا کتاب مکنون راه یابند.

بنابراین، از آیه‌ی شریفه‌ی مذکور چنین نمایان می‌شود که راه پیدا کردن به حقیقت قرآن و یا کتاب مکنون که با افکار عمومی مردم میسرنیست برای یک دسته از بندگان خدا که پاکان هستند، فی الجمله، میسر است و این دسته، از علم غیر عادی که علم غیب شمرده می‌شود برخوردار هستند.

علاوه‌براین، از این آیه‌ی شریفه به ضمیمه‌ی آیه تطهیر «انّما یریدُ الله لِیذهب عنکم الرِجسَ اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا»(احزاب/۳۳) می‌توانیم استفاده کنیم که اهل بیت (ع) از علم غیب برخوردارند.

بنابراین، می‌توان گفت که از هر اصل(باب) هزاران باب دیگر(فروعات) را اجتهاد نمود چنان‌که مجتهدین با روش معمول اجتهاد از اصول احکام و فروعات زیادی را استنباط می‌کنند. البته آنچه در اینجا ذکر آن لازم است، این است که انتقال علم از پیغمبر(ص) به امام علی(ع) و از ایشان به سایر امامان به صورت تدریجی، مثل یادگیری علم ما، نبوده است بلکه دفعی بوده است.

همچنین امام باقر(ع) می‌فرماید: «اگر زبانهایتان را بند و لجام بود همانا سود و زیان هر مردی را برایش گزارش می‌دادم»(همان،جلد ۱ ،۲۹۴)

اینکه ائمه از اظهار علم غیب خودشان ممانعت می‌کردند شاید به این دلایل بوده است که هراس از دشمنان داشتند که مبادا مردم را بر علیه آنان به خاطر این ادعایشان برانگیزند که ادعای الوهیت می‌کنند، یا اینکه مردم علم و درک و فهم درستی نداشتند و اگر ائمه ادعای داشتن علم غیبب می‌کردند در حق آنان غلو می‌کردند و به آنان جنبه الوهی می‌بخشیدند.

ویژگی های علم ائمه معصومین (ع)

۱- ائمه هر وقت بخواهند جیزی را بدانند می‌دانند، چنانکه روایت وارده هم از آن حکایت می‌کند:

«لو یشاؤوا علموا و اذاء لم یشاؤوا لم یعلموا»(کلینی/۱،۱۳۶۳، ۳۸۲)

«هر وقت بخواهند (دانستن چیزی را)می دانند و هر گاه نخواهند نمی دانند»

۲- علم آنان جزئی نیست بلکه کلی و جهان شمول است، چنان‌که درروایتی آمده است که آنان از «ما کان و مایکون و ما هو کائنٌ إلی یوم القیامۀ» آگاهند.(مجلسی/ ۱۷، ۱۴۰۳،۱۴۴)

۳- علم ائمه افزایش می یابد (بدون قید زمانی)

علم آنان علمی است که علاوه بر گذشته شامل حال و آینده می‌شود از اینرو با گذشت زمان در موارد نیاز علم آنان افزایش می‌یابد.(کلینی/۱، باب علوم و حجت)

زراره گوید: شنیدم از امام باقر(ع) که فرمود: اگر افزایش علمی نیابیم، بی علم بمانیم، عرض کردم: آیا به علم شما چیزی افزوده می‌شود که پیغمبر (ص) آن را نمی‌دانست؟ فرمود: هرگاه بنای افزایش علم باشد، اول آن را به پیغمبر(ص) عرضه کنند، سپس بر امامان تا برسد به ما.(همان، ج۱، ۱۳۶۳ ،۳۷۴)

۴- علم برای آنان قبض وبسط می شود

چنانکه در روایتی آمده است که معمر می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم شما علم غیب می دانید؟ فرمود: «یبسط لنا فنعلم و یقبض عنّا فلا نعلمُ»؛ « گاه طومار غیب در برابر ما باز می شود وما می بینیم و مطلع می شویم و چون طومار غیب را از برابر ما ببرند چیزی را نمی دانیم.(مجلسی/۲۶، ۱۴۰۳، ۹۶)

البته این گونه روایات دال بر این است که علم ائمه موهبتی است از طرف خدا نه علم ذاتی که مختص خداست.

۵- علم آنان موروثی و انتقالی است

در واقع علم ائمه نوعی علم است که از طریق پیامبر عظیم الشان به امیر المومنین (ع) و از ایشان به امامان بعد از یکی به دیگری به ترتیب انتقال و داده شده است. متون دینی ما حاوی مطالب زیادی در این باره است. در این مورد حدیثی وارد شده است: حمران گوید: امام صادق (ع) فرمود: «جبرئیل دو انار را برای پیامبر آورد، رسول خدا یکی را خورد و دیگری را دو نیم کرد نیمی را خویش خورد و نیمی دیگر را به علی (ع) خورانید. سپس پیامبر(ص) فرمود: برادرم! می‌دانی این دو انار چه بود؟ علی گفت نه، فرمود: اولی نبوت بود که (مخصوص من است)تو را بهره ای از آن نیست و اما دیگری علم ودانش بود که تو در آن با من شریک هستی. من گفتم چگونه علی در علم پیامبر شریک بود؟ فرمود: خدا هیچ علمی را به محمد(ص) نیاموخت جز آنکه به او دستور داد آنرا به علی (ع) نیز بیاموزد». (همان، ۳۹۲)

با توجه به فرمایشات امام صادق (ع) علم غیبشان به اذن خدا و از راه تعلیم پیامبر(ص) و امامان است.

- از اخبار غیبی حضرت علی (ع)
- اخبار از نیرنگ ناکثین و غلبه بر آنان
- اخبار از خدعه بودن جریان حکمیت (خوارج)
- اخبار از کیفیت شهادت خودش

اخبار از مجبور شدن اصحاب خود و سبّ وبرائت از آن حضرت.(شیخ مفید، بی تا،۳۱۰)

و نیز از آن حضرت اخبار غیبی فراوانی روایت شده است که حاکی از دارا بودن علم غیب ایشان می‌باشد که به اذن خداوند تبارک وتعالی به وی القاء می‌شد.

نتیجه گیری

امام به عنوان جانشین پیامبر (ص) در هدایت و رهبری مردم، باید رسالت پیام الهی را به گوش مردمان حقیقت طلب برساند؛ چرا که او حافظ و پاسدار شرع و دین است و لازمه‌ی این وظیفه‌ی خطیر داشتن توانایی لازم در علم و تدبیر و استنباط احکام و... است تا رسالت دین بطور کامل به دست مردم و پیروانش برسد. از نظر متکلمان، تمام دلایلی که لزوم بعثت و عصمت و علم غیب را برای پیامبر ثابت می‌کند(کسب غرض و هدایت بشری)، برای امام نیز ثابت می‌کند. وظیفه هدایت‌گری، بدون علم وسیع در همه امور دنیوی و اخروی ممکن نیست. بنابراین امام و پیامبر باید از علم وسیع (علم غیب) برخوردار باشند و گرنه نقض غرض خواهد شد. ولی نگاه فلاسفه به پیامبر و امام و نیز اوصاف آنان نگاهی هستی‌شناسانه است. از دید حکما وجود اولیای الهی در مراتب بالای هستی قرار دارد که لازمه وجودی آنان داشتن اوصافی ویژه مانند علم غیب و عصمت و... است؛ چرا که داشتن علم غیب بر انسان امری ممکن است. و تفاوت علم غیب خدا با علم آنان در این است که علم خدا ذاتی است و علم آنان عرضی و اعطایی(از طرف خدا).

خداوند متعال که این همه کریم و مهربان و حکیم است هیچ گاه بندگان خودش را بدون لطف (امام وحجت) رها نمی‌کند؛ چرا که آن دور از حکمت اوست (برای هدایت بندگانش). چنانکه امام صادق (ع) می‌فرمایند: « زمین هیچ گاه خالی از حجت خدا نیست». بنابراین لازمه حکمت خدا، وجود حجت او در روی زمین است، و لازمه‌ی حجت خدا بودن، هم داشتن علم و آگاهی کامل به امور در حوزه علوم الهی (هم به صورت کلی و هم جزئی). از این رو امام لازم است به عنوان حجت خدا در روی زمین دارای این نوع علم باشد، برای اینکه خداوند حجت را برای بندگان خودش اتمام کرده باشد.

فهرست منابع

۱- قرآن کریم.
۲- نهج البلاغه.
۳- ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابولفضل، ابراهیم؛ چاپ دوم،دار إحیاء الکتب العربی،بیروت،۱۳۸۷ه.ق.
۴- ابن منظور، محمد، لسان العرب، نشر ادب حوزه، قم، ۱۴۰۵ه.ق.
۵- اصفهانی راغب، ابوالقاسم حسین بن محمدبن مفضل؛المفردات فی غرایب القرآن،چاپ دوم، بی جا،۱۴۰۴ه.ق.
۶- تفتازانی، شرح المقاصد، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، چاپ اول، منشورات الرضی، قم، ۱۳۷۰ش.
۷- تفلیسی، جیش بن ابراهیم، وجوه القرآن، به اهتمام دکتر مهدی محقق(تهران، انتتشارات دانشگاه تهران)، ۱۳۴۰ه..ش.
۸- حافظ، دیوان حافظ.
۹- حلی،کشف المراد، تحقیق حسن زاده آملی، جامعه مدرسین قم ،۱۴۰۷ق.
۱۰- خلیل بن احمد الفراهیدی، کتاب العین، موسسه دارالهجرة، الطبعة الثانی، قم،۱۴۰۹ق.
۱۱- سعدی، غزلیات سعدی.
۱۲- سیدشرف‌الدین، عبدالحسین، المجالس الفاخره، تحقیق محمدالبدری، بی جا، بی تا.
۱۳- شریعتی، علی، اسلام شناسی (مجموعه آثار)جلد اول، نشرعلم چاپ اول، بی جا،۱۳۶۱.
۱۴- ـــــــــــ تاریخ تمدن،(مجموعه آثار)، جلد اول، نشر قلم ،چاپ دوم،بی جا،۱۳۷۰ه.ش.
۱۵- شعراوی، محمد متولی، مکتبه الشعراویه الاسلامیه، موسسه الاخبار الیوم، قاهره، ۱۹۹۰م.
۱۶- شیرازی،صدر المتألهین، شرح اصول الکافی، تصحیح خواجوی،چاپ‌اول،موسسه مطالعات،۱۳۶۷ش
۱۷- عبد الباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، بی تا، بی جا
۱۸- غرویان، محسن،(وگروهی از علما و اساتید...)،مقالات کنگره شیخ مفید،چاپخانه مهر،۱۴۱۳ه.ق.
۱۹- صدرالدین شیرازی، المشاعر ،تعلیق هنری کربن، چاپ دوم ،کتابخانه طهوری ،۱۳۶۳ش
۲۰- طباطبائی، علامه محمدحسین،تفسیر المیزان، تحقیق سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر بنیاد علمی و فکری علامه، انتشارات امیر کبیر، چاپ گلشن، بی جا،۱۳۶۳ش.
۲۱- ـــــــــــــــ علم امام، مجله نور علم، جامعه مدرسین، سال ۱۳۷۱، مسلسل۱۸.
۲۲- طبرسی، احمدبن علی، الاحتجاج، جلد ۱، تحقیق ابراهیم البهادری، محمد هادی، چاپ دوم (دار الاسوه، قم)۱۴۱۶ق.
۲۳- فارابی، ابونصرمحمد،تحصیل السعادة،تصحیح علی بو ملحم، چاپ اول، مکتبه الهلال، بیروت،۱۹۹۵م
۲۴- فضل‌بن‌الطبرسی، مجمع‌البیان،منشورات‌موسسة‌الاعلمی المطبوعات،جلد ۶،بیروت،۱۴۱۵ه.ق.
۲۵- قاضی عبد الجبار معتزلی،شرح الاصول الخمسة، چاپ اول، دار احیاء التراث عربی بیروت،۱۴۲۲ق
۲۶- قندوزی، شیخ سلیمان؛ ینابیع المودة، چاپ اول، تحقیق حسینی؛ دارالاسوه، ۱۴۱۶ق.
۲۷- کلینی، اصول کافی، ترجمه حاج سید مصطفوی، دار الکتب الاسلامیه، تهران،۱۳۶۳ه.ش.
۲۸- کوفی، فرات بن ابراهیم ، تفسیر فـرات الکـوفـی، الطبعة‌الاول،۱۴۱۰ه.ق - ۱۹۹۰ م
۲۹- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدور اخبار الامة الاطهار،(دار احیاء تراث العربی، بیروت)چاپ سوم،۱۴۰۳ق.
۳۰- محمدبن‌حسن‌صفار، بصائرالدرجات‌فی‌فضایل‌آل‌محمد، منشورات‌کتابخانه‌مرعشی‌نجفی، قم،۱۴۰۴ه.ق.
۳۱- محمدبن علی بن شهر آشوب، مناقب آل محمد، بی نا، نجف،۱۳۷۶ه.ق.
۳۲- محمد بن علی بن بابویه قمی(شیخ صدوق)،معانی الاخبار ، قم؛ موسسه النشر الاسلامی،۱۴۰۳ق.
۳۳- مطهری، احمد؛کاردان، غلامرضا، علم امام وپیامبر در قرآن، موسسه در راه حق ،قم،۱۳۶۱.
۳۴- مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، (جلد ۲)چاپ هشتم، صدرا، تهران، بهمن ۱۳۷۲ه.ش.
۳۵- ـــــــــــــــ امدادهای غیبی درقرآن، صدرا،۱۳۶۸، تهران.
۳۶- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی (جلد ۱،۲)چاپ ۷، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.

۳۷- ـــــــ اوائل المقالات، تحقیق ابراهیم انصاری، چاپ دوم، دار مفید، بیروت، ۱۴۱۴ق.